

الف) زندگی و آثار

جلال‌الدین محمد بن اسعد^۲ در ۱۴۲۷/۸۳۰ در دوان از قرای کازرون که پدرش در آنجا منصب قضا داشت، زاده شد. تحصیلات مقدماتی را نخست نزد پدرش و آنگاه نزد مهجوی آری^۳ و حسن بن بقال [حسنسان بقال] فرا گرفت، علم کلام را از محیی‌الدین انصاری [گوشه کناری] و همام‌الدین^۴ [گلباری] در شیراز آموخت و هم در آنجا سرانجام مدرس «مدرسه‌الایتام» شد. دیری نکشید که به سبب فضل و دانشش، نام او بلندآوازه گردید و شاگردان از هر سو به محضرش روی آوردند. شهرت علمی و ادبی او در تألیف و تدریس قبول عام یافت و همین امر مایه ورود او به دربار حسن بیگ خان بهادر (اوزون حسن) فرمانروای ترک آن روز بین‌النهرین و ایران گردید و عاقبت هم منصب بلند قاضی القضاتی یافت و همین منصب را در دوره سلطان یعقوب نیز حفظ کرد. دوانی در ۱۵۰۱/۹۰۷ یا ۱۵۰۲/۹۰۸ درگذشت و در زادگاهش دوان به خاک سپرده شد.^۵

خواجه نصیر طوسی سنت علوم فلسفی را در دوره مغول احیا کرد. دوانی همین کار را در دوره عثمانی به انجام رساند. در حالی که خواجه با نوشتن شرح و تفسیر بر برخی از آثار ابن سینا و با دفاع از او در مقابل مخالفان، به پژوهش در آثار او جانی تازه بخشید، دوانی با نوشتن شرح بر هیاکل نورو با غنا بخشیدن به حکمت اشراق در آثار خود، به تحقیق و تتبع درباره آثار شهاب‌الدین مقبول جهتی تازه داد. هر دو ی آنان احیاگر بودند، ولی رهیافت آنها به حقیقت با یکدیگر تفاوت داشت: یکی پیرو واقعی ابن سینا بود و دیگری پیرو وفادار سهروردی. بروکلمان نام هفتاد اثر او را که امروزه در دست است بر شمرده است که ذیلاً به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم:

(۱) شرح عقائد عضدیه، استانبول، ۱۸۱۷.

(۲) شرح تهذیب المنطق و الکلام، لکنهو، ۱۸۴۷/۱۲۶۴.

(۳) الزوراء، قاهره، ۱۹۰۸/۱۳۲۶.

(۴) رساله فی اثبات الواجب القدیمة و الجدیمة.

(۵) رساله فی تحقیق نفس الامر.

(۶) رساله فی اثبات الجوهر المفارق.

(۷) رساله فی عدالة.

(۸) رساله فی الحکمة.

(۹) شرح الهیاکل.

(۱۰) انموذج العلوم.

(۱۱) المسائل العصر فی الکلام.

(۱۲) اخلاق جلالی، که تحت عنوان *The practical*

Philosophy of Mohammadan People توسط W.F.



جلال‌الدین دوانی

نویسنده: بختیار حسین صدیقی
مترجم: کامران فانی

تاریخ فلسفه در اسلام دایرة المعارف گونه‌ای است در دو مجلد به زبان انگلیسی، به قلم گروهی از بزرگترین اسلام‌شناسان سراسر جهان که به سرپرستی م.م. شریف، فراهم آمده است. شریف که خود علاوه بر ویرایش این مجموعه، تألیف مقدمه و بعضی از مقالات متن آن را نیز تقبل کرده از شخصیت‌های بزرگ اسلامی پاکستان بود و ریاست کمیته‌ای را که از طرف دولت پاکستان مأمور نظارت بر تهیه و نشر مقالات این کتاب شده بود بر عهده داشت. متن اصلی این کتاب نزدیک به ۱۸۰۰ صفحه است، و کتاب نخستین بار در سال ۱۹۶۳ در چاپخانه‌ای در آلمان به طبع رسیده است.

مرکز نشر دانشگاهی چندی قبل، ترجمه و انتشار این کتاب را وجه همت خود قرارداد و تصمیم گرفت که ترجمه آن را در چهار مجلد منتشر کند، و به یاری صاحب‌نظران و دانشمندان ایرانی و احیاناً خارجی مجلد پنجمی نیز که کمبودهای این کتاب را رفع کند بر آن بیفزاید. جلد اول ترجمه این مجموعه در سال ۱۳۶۳ انتشار یافت و جلد دوم آن هم اکنون در دست انتشار است. جلد دوم عمده شامل مقالاتی درباره غزالی، فخر رازی، ابوحنیفه، فارابی، نظریه سیاسی شیعیان، خواجه نظام‌الملک، ابن تیمیة، مولانا جلال‌الدین رومی، شبستری، سرهندی، جلال‌الدین دوانی، ابن خلدون و ملاصدرا شیرازی است.

در این شماره نشر دانش تصمیم گرفتیم که به مناسبت اهمیتی که این کتاب در معرفی تفکر اسلامی دارد گوشه‌ای از مجلد دوم آن را به خوانندگان معرفی کنیم، آنچه در پی می‌آید ترجمه یکی از مقالات کوتاه این کتاب است.

نشر دانش

Thompsc در ۱۸۳۹ میلادی در لندن به انگلیسی ترجمه و نشر ده است.

(۱) اخلاق

دوانی به دستور سلطان حسن بیگ بر آن شد که رساله اخلاقی واجه نصیر را بازنویسی کند، آن هم صریحاً با این قصد که صحیح و تکمیل رساله بنا بر دیدگاه اشراقی انجام پذیرد. اختمان اخلاق جلالی اساساً هیچ تفاوتی با اخلاق ناصری ارد، ولی دوانی در تألیف آن از آیات قرآنی، احادیث نبوی و نثار صحابه و بیانات دل انگیز عرفا سود جست و کتاب خود را رمندانه با آنها آرایش داده است. او نه تنها رساله خواجه را لاصه و ساده کرد، بلکه جابه‌جا آن را در پرتو حکمت اشراق غنا ظرافت بخشید و البته آرایش لفظی را نیز بر آن مزید کرد. خواجه نصیر به اقتفای مسکویه، سعادت قصوی را خیر ملای حیات می‌داند. دریافت او از سعادت و اشاره آن به عنصر سسی، ذاتاً با مفهوم ارسطویی سعادت تفاوت دارد. دوانی يك گام شتر می‌نهد و آرمان اخلاقی را با آرمان دینی یکی می‌انگارد. آن مجید، با توجه به خلافت الهی، میان حق و باطل فرق ن‌نهد، علم را ارزشگذاری می‌کند و قدرت را برمی‌سجد، از ن‌رو خلافت الهی را باید آرمان الهام بخش «اشرف مخلوقات» نست، نه سعادت قصوی را. به عبارت دیگر، نظریه اخلاقی زانی مبتنی بر پایگاه یا موقع انسان در جهان است و این پایگاه را مداوند تعیین کرده است نه خود انسان و این همه همان خلافت هی انسان است.

انسان با کدام شایستگی به این پایگاه بلند مسؤولیت می‌رسد؟ زانی پاسخ را در حدیثی از خلیفه علی بن ابی طالب (ع) ی‌جوید. انسان، بنا بر این حدیث، در میان فرشته و حیوان یگاهی میانی دارد. فرشته از عقل سرشته شده و خالی از شهوت غضب است، نه چیزی او را وسوسه می‌کند و نه آزادی انتخاب ارد؛ طبیعتاً کامل آفریده شده و مافوق اخلاق است. از سوی بگر، حیوان سرشار از شهوت و غضب است و از عقل بری است چون قادر به مهار کردن انگیزه‌های غیر عقلانی خود نیست، بدون اخلاق است. ولی انسان هردوی اینهاست. می‌تواند

شهوت و غضب را تابع عقل سازد و از فرشته فراتر رود می‌تواند با پیروی از شهوت و غضب عقل را به بندگی کشد و در زرفای حیوانیت سقوط کند. حیوان از آنجا که عقل ندارد، معذور است؛ ولی انسان را هیچ عذری پذیرفته نیست. وسوسه‌ای که در طبیعت انسان سرشته شده و مقاومت آگاهانه او در برابر شرّ و وسوسه، بر فضیلت کمال انسانی می‌افزاید؛ فرشته یکسره بری از جریان دردناک تقلا و تصمیم و انتخاب است. پس تنها انسان است که آزاد و مسؤول و بنا بر این موجودی اخلاقی آفریده شده و در واقع حق خلافت الهی او نیز به همین دلیل است.^۷

انسان این خلافت را چگونه به انجام می‌رساند؟ دوانی با نقل قول از آیه کریمه «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»^۸ می‌گوید که شاهراه وصول به این پایگاه رفیع، حکمت بالغه است. البته حکمت بالغه که آمیزه هماهنگ نظر و عمل است، با شعار سقراطی: علم همانا فضیلت است، تفاوت ذاتی دارد. علاقه یونانیان به بیان اصول نظری اخلاقیات بود؛ جنبه عملی اخلاق با طبع و مزاج آنها یکسره بیگانه بود.

حکمت بالغه را می‌توان از طریق بینش عقلانی و نیز شهود عرفانی به دست آورد. فیلسوف و عارف از راههای متفاوت به يك هدف می‌رسند. آنچه اولی «می‌داند» دومی «می‌بیند». میان یافته‌های این دو هماهنگی کامل برقرار است.

دوانی تحت تأثیر آموزه قرآنی اعتدال و نیز نظریه ارسطویی حد وسط، بر آن است که اعتدال و میانگی در تمام امور خیرساز است، ولی اعتدال را با «عقل» و «حزم»، چنانکه ارسطو می‌پنداشت، نمی‌توان تعیین کرد؛ تعیین کننده آن شریعت الهی است. عقل در نهایت می‌تواند شکل و صورت اخلاق را تعیین کند، محتوای اخلاق فقط از قانون الهی سرچشمه می‌گیرد. از آنجا که گام نهادن در راه اعتدال کاری صعب است، دوانی آن را با پل صراط مقایسه می‌کند - پلی که از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر است.

کوشش و کشاکش اخلاقی بر پایه این پیش فرض مسلم مبتنی است که تمام خلقیات، چه فطری و چه اکتسابی، قابل اصلاح و تغییرند. آموزش و انضباط و تنبیه منظم، چنانکه تجربه نیز ثابت کرده است، می‌تواند انسانی شریر را به انسانی متقی بدل سازد. از این راه می‌توان شرّ را سخت کاهش داد، و یا حتی یکسره از میان برد. از آنجا که از پیش هرگز نمی‌توان گفت که يك شرّ خاص تا چه حد در مقابل اصلاح و تغییر مقاومت می‌کند، شرط عقل و دین هردو این است که نهایت کوشش خود را برای اصلاح به کار بریم.

فضیلت از نظر افلاطون تعدیل کل طبیعت انسانی بود. ارسطو

ج) سیاست

دوانی نیز به تبعیت از خواجه نصیر، «سیاست مدن» را بیشتر: معنی علم کشورداری به کار برده تا سیاست به معنای امر و منشا و عمل و طبقات اجتماع و لزوم حکومتی که فرمانروای عادل بر آن ریاست کند، نزد هر دو به یک صورت بیان شده است. نظام سلطنت بهترین صورت حکومت است و در آن سلطا دومین حاکم عدالت است؛ اولین حاکم البته شریعت است. دوانی، پس از آنکه اصول کلی عدالت توزیعی و تصحیحی را عید از اخلاق ناصری نقل می‌کند. خود ده اصل اخلاقی بر آن می‌افزاید که باید سلطان مراعات کند تا اجرای درست عدالت میسر گردد.

نخست آنکه سلطان باید در قضاوت همواره خود را در جانب مظلوم بینگارد تا آنچه را بر خود نمی‌پسندد، بر مظلوم نیز نپسندد. دوم، در کار دعوی سرعت عمل را مرعی دارد، چرا که عدالتی که به تعویق افتد نفی عدالت است. سوم، در لذات جنسی و جسمانی فرو نرود که سرانجام آن خرابی دولت است. چهارم، احکام سلطانی باید بر اساس رحم و مدارا باشد نه خشم و تندی. پنجم، رضای خلق رضای حق را بجوید. ششم، نباید رضای خلق را به بهای عدم رضایت حق بخرد. هفتم، آنجا که تصمیم با اوست عدالت را اجرا کند، ولی اگر از او تقاضای رحم شود، عفو را بر عدالت ترجیح نهد. هشتم، با پرهیزگاران محشور باشد و گوش به نصایح آنان بسپرد. نهم، هر کس را در مقامی که حق اوست باز نشاند و مناصب عالی را به پست زادگان نسپرد. نباید تنها به آرزوی رضی شود که خود از بیعدالتی دوری گزیند، بلکه باید جریار امور حکومت را چنان برقرار سازد که هیچکس از اعمال او متهم به بیعدالتی نگردد.

د) الهیات

جهانشناسی دوانی نیز همانند خواجه و دیگران از صدور تدریجی عقول عشره، افلاک تسعه، ارکان اربعه و موالید ثلاث تشکیل یافته است، عقل فعال، عقل فلک قمر، شکاف میان آسمان و زمین را پر می‌کند.

دوانی با نقل حدیثی از پیامبر (ص) که عقل شریفترین مخلوقات است، عقل اول را با ذات محمدی یکی می‌داند و آن مثال تمام چیزهای گذشته و اکنون و آینده است، همان گونه که دانه در خود ریشه و شاخه و برگ و میوه را بالقوه پنهان داشتند است. افلاک که طبعاً ساکن اند، ولی کیفیت آنها تغییر می‌کند. سر نوشت جهان مادی را در دست دارند. موقعیتهای تازه با انقلاب افلاک حادث می‌شود و عقل فعال هر دم صورت تازه‌ای به وجود

برای هر فضیلتی به تعدیلی خاص قائل بود، ولی بیش از این سخنی نگفت. یونانیان «نظام پرداز می‌کردند، تعمیم می‌دادند و نظریه می‌ساختند»، اما جمع‌آوری دانشی تحقیقی که مبتنی بر مشاهدات صبورانه و تفصیلی و زمانگیر باشد، یکسره «با طبع آنها بیگانه بود». این نقطه ضعف نبوغ یونانی را ذهن عملی و نافذ مسلمانان که اخلاق را «بخشی از حکمت عملی» می‌دانستند، جبران کرد.^{۱۱} این مسکویه، نخستین فیلسوف اخلاقی مسلمان، به جای تعمیمات کلی، بر تقسیم و تخصیص فضایل تکیه کرد. وی نه تنها به ترتیب هفت و یازده و دوازده و نوزده نوع عقل و شجاعت و اعتدال و عدالت بر شمرده^{۱۲} - در مقابل چهار فضیلت اصلی افلاطون -، بلکه نظریه بسیار جالبی نیز درباره علل بیماریهای روحی و مداوای آنها آورد که در آثار غزالی با تغییر بینش عقلانی به بینش عرفانی به اوج خود رسید.^{۱۳}

این مسکویه نظریه افلاطون را درباره فضیلت تفصیل داد؛ ولی برای خواجه طوسی مسأله این بود که چگونه نظریه ارسطو را درباره شر بهبود بخشد و تکمیل کند. او نخستین بار بر این نکته تکیه کرد که عدول از توازن نه تنها کمی بلکه کیفی است، و بدین گونه انحراف (ردائت) را سومین علت زاینده شر دانست^{۱۴}؛ دو علت اول که ارسطو از آنها نام برد، افراط و تفریط است. خواجه همچنین با اضافه کردن تدبیر منزل و سیاست مدن در رساله اخلاقی خود، حکمت عملی را به کمال رساند و نقص کار ابن سینا (کتاب الطهارة) و فارابی را جبران کرد. و سرانجام اینکه بر اخلاق زاهد منشانه غزالی شورید. زهد و ریاضت از نظر او نفی زندگی اخلاقی است؛ انسان طبعاً موجودی اجتماعی است و این نکته را حتی لغت عربی انسان (که از انس و ألفت مشتق شده) نشان می‌دهد؛ تن نه تنها بازدارنده روح نیست، بلکه ابزاری است که روح به وسیله آن به کمال می‌رسد.^{۱۵} البته او قبول داشت که زهد پیشگی یکی از مراحل لازم سیر و سلوک عرفانی است، ولی خود او تجربه شخصی در این زمینه نداشت. ولی دوانی با الهام از حکمت اشراق شهاب‌الدین مقتول، میان فلسفه و عرفان هماهنگی کامل می‌دید. آنچه عارفان «می‌بینند»، فیلسوفان «می‌دانند» و آنچه فیلسوفان «می‌دانند»، عارفان «می‌بینند». از این رو او به اخلاق خواجه جهت قرآنی بخشید.

آورد تا خود را در آیین هیولای اولی منعکس سازد. عقل فعال گذشتن از صورت جمادی و نباتی و حیوانی، سرانجام در انسان صورت عقل مستفاد ظهور می کند و بدین گونه نقطه نهایت بر طه بدایت منطبق می شود و دایره وجود با دو قوس نزولی و عودی تکمیل می شود.

«پس روشن شد که همچنانکه فاتحه کتاب وجود، عقل قدسی د، خاتمه آن نیز عقل انسی است، به منزله دانه که بعد از انبساط صور اغصان و شعب و ارواق و سیر در مراتب کثرت و مدارج رقه در آخر به صورت جمعیت شعار وحدت کردار اولی ظاهر ود، و سر این سیر دوری که در جمیع مراتب موجودات از یحائیات و جسمانیات و علویات و سفلیات ساری است در لاک که رابطه نظام عالم اجسام اند به صورت حرکت وضعی اهر شده و در اجسام نامیه به حرکت مقداری نموی و ذبولی و در س ناطقه در طی حرکت فکری، و این همه به حقیقت ظل رکت حی و ذاتی است که در عرف اساطین ائمه ذوق و مشهود ن را تجلی لذاته علی ذاته می گویند.»^{۱۵}

الزوراء رساله ای است که دوانی در الهیات نوشته و آن ارزیابی نقادی است از علم کلام و از تعالیم علما، حکما و عرفا از دیدگاه کتب اشراق. او به اهمیت و فایده این هر سه رشته اذعان می کند، ی به تعارض برخی از آراء آنها با اسلام نیز اشاره می کند و شداری جدی می دهد. البته به عقیده دوانی فلسفه و عرفان رانجام به يك هدف می رسند. ولی نمی تواند منکر برجستگی و

برتری عرفان بر فلسفه شود و چشم بر این حقیقت بیند. به نظر او عرفان از شك و تردید مبر است، چرا که لطف الهی شامل آن است و از این رو به نبوت نزدیکتر است [تا به فلسفه].^{۱۶}

(۱) مؤلف دوانی را به تشدید «و» یعنی به صورت Dawwani ضبط کرده است، حال آنکه تلفظ صحیح آن به تخفیف «و» است؛ نگاه کنید به شرح زندگانی جلال الدین دوانی، تألیف علی دوانی (م، ۱۳۳۵) ص ۴۸-۴۷ که مفصلاً درباره تلفظ «دوان» بحث شده است. - م.

(۲) مؤلف به این صورت نوشته است: محمد بن اسعد جلال الدین، ولی مرسوم چنان است که لقب را مقدم بر اسم و نسب می آورند، نه مؤخر بر آنها. ضمناً نام پدر جلال الدین، سعد الدین است و اسعد لقب او بوده است. - م.

3) Mahjwi al-Ari(?)

(۴) مؤلف به صورت هَمَام الدین Hammām al-Din یعنی به فتح اول و تشدید دوم ضبط کرده است. - م.

(۵) دائرة المعارف اسلام [طبع اول]، ج ۱، ص ۹۳۳.

(۶) بروکلیمان، تاریخ ادبیات، ذیل، ج ۲، ص ۳۰۹-۳۰۶ (متن آلمانی، ۱۹۳۷).

(۷) اخلاق جلالی، ص ۲۴.

(۸) قرآن، ۲: ۲۷۲.

(۹) قرآن، ۲: ۱۹۰: ۵.

10) Briffault *The Making of Humanity*, p. 192.

(۱۱) تهذیب الاخلاق، ص ۱۵۲.

(۱۲) میزان العمل، ص ۹۱-۸۳.

(۱۳) اخلاق ناصری، ص ۱۱۴.

(۱۴) ایوانف، تصورات، ص ۹۲.

(۱۵) اخلاق جلالی، ص ۲۵۹-۲۵۸.

(۱۶) الزوراء، ص ۱۱۶.

